

اخلاق در حوزه، عدل و اعتدال در زبان و رفتار

<"xml encoding="UTF-8?">

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت علی علیه السلام در خطبه 193 نهج البلاغه می فرماید: فالمتقون فیها هم اهل الفضائل منطبقهم الصواب و ملبسهم الاقتصاد؛ حضرت در این خطبه درست سخن گفتن را خصوصیت اول فرد متقی دانسته و این خود نشان می دهد که سخن گفتن، در اخلاق انسان تأثیر فراوانی دارد. حضرت فرمود: منطبقهم الصواب مؤمنان حرف درست می زنند، و لذا روی هوا و هوس حرف نمی زنند، تا رسیدگی نکنند حرف نمی زنند، ادعا نمی کنند. یک آدم متقی هر حرفی را نقل نمی کند. خیلی از حرف ها که ما درباره دیگران می زنیم، روی حدس است و حدس خودمان را واقعیت می پنداریم و بعد معلوم می شود که این جور نیست؛ مثلاً می گوید فلانی آن قدر به جیب زده که ساختمان ساخت، بعد متوجه می شود که این ساختمان اصلاً مال او نیست. مرحوم آیه الله شهیدی صاحب حاشیه بر مکاسب، در تبریز زندگی می کرد و ما هم خدمتشان می رسیدیم، آنجا به این بنده خدا خیلی بهتان گفتند و بعد از مرگش هم وقتی واقعیت آشکار شد پشیمان شدند. سعدی خوش گفته:

زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم

به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

خیلی از نسبت های ما به مردم، ناشی از این است که زبان ما اندر حکم ما نیست.

منطبقهم الصواب نیست؛ روایت داریم که لسان العاقل وراء قلبه و قلب الاحمق وراء لسانه؛ وسائل الشیعه

15/281؛ زبان عاقل پشت سر دلش است و دل احمق سرزبانش است.

فرد متقی و عاقل فکر می کند می بیند که این مطلب گفتنی نیست، دلیل نداریم، مدرک نداریم، و لذا حرف نمی زند.

به همین دلیل انسان عاقل کم حرف می زند، برای این که آدم فکر بکند، می بیند حرف های قابل گفتن کم است. باز به قول سعدی:

مزن بی تأمل به گفتار دم

نگو اگر دیرگویی چه غم

یکی از بزرگان به من نصیحت می کرد و می فرمود که فلانی، شما غیبت حلال هم نکن، چون کم کم به غیبت حرام هم می رسی، جرأت پیدا می کنی، چه کار داری پشت سر مردم حرف می زنی؟ در شرح منطبقهم الصواب برخی از شرح نویسان چنین گفتند: الصواب فی القول هو فضیلة العدل المتعلقة باللسان؛ یعنی درست گفتن،

عدالت زبان است.

عدل در زبان این است که اگر صواب دید بگویند و صواب ندید نگویند.

انسان گاهی حرفی که واجب و لازم است بگویند را نمی گویند، این حرام است، گاهی هم گفتنش حرام است، ولی این را می گویند که این هم حرام است.

در قرآن آمده که ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید، ق/18؛ حرفی گفته نمی شود، مگر این که می نویسند.

فلذا باید مراقب باشیم حتی هر حرف راست را هم ننویسیم، چون سؤال می کنند.

و یا این که هر روایتی را روی منبر نخوانیم؛ مثلاً بعضی روایات است که شأن اهل بیت علیهم السلام در آن رعایت نشده است ولو راست و درست است.

یک روایتی در سفینه البحار دیدم که در روز قیامت آنهایی را که منبر می روند و برای مردم صحبت می کنند را نگه

می دارند تا تمام مدارک حرف هایی که روی منبر گفته بودند را نشان بدهند منقول است که یک آقایی به آقا

سید محمدکاظم یزدی گفته بود این فتاوایی که در عروة الوثقی داده ای باید روز قیامت مدارکشان را نشان بدهی،

او هم گفته بود که مدارکش را تهیه کردم، من بی مدرک فتوا نمی دهم.

در روایت داریم که یک نفری آمد خدمت امام مجتبی علیه السلام، عرض کرد: آق آدمم خدمت شما کمی بنشینم.

حضرت فرمودند: شرطش این است که غیبت نکنی.

آن مرد عرض کرد: پس اجازه بفرمایید تا بروم.

از کلام این مرد معلوم می شود که او آمده بود تا غیبت کند.

در بخش دیگر از این خطبه آمده که ملبسهم الاقتصاد، متقین لباس متعارف اهل زمان را می پوشند.

نه لباس خیلی کهنه می پوشد که به نام زاهد مشهور شود و مکنّت و فقرش نمودار شود که بگویند بیچاره ندارد

و نه لباس مترفین و خیلی گران قیمت می پوشد که خود لباس، یک نگهبانی برای حفظ کردنش می خواهد.

بعضی اوقات گمان می کنیم که پارگی و مندرس بودن و چرک و چروک لباس، نشانه زهد آقااست، در حالی که

حضرت امیر علیه السلام می فرماید: ملبسهم الاقتصاد که درحقیقت ترجمه اش، حدیث خیر الامور اوسطها می

باشد، یعنی کارهای مؤمن نه افراط است و نه تفریط؛ در خوردن، در خوابیدن، در لباس پوشیدن و تمام کارها حد

وسط را مراعات می کند، تا جایی که در گریه و خنده، در شادی و حزن هم از اعتدال خارج نمی شود.

استادی داشتیم خدا رحمتش کند می گفت: صبح چایی دم می کردم و می خوردم، سپس ظهر همان را داغ می

کردم، دوباره می خوردم، اگر چیزی هم باقی می ماند، باز شب استفاده می نمودم او می گفت یک رفیق داشتم

که هر چه پول داشت همان روز خرج می کرد، فردا دیگر نداشت.

توجه بفرمایید که آن استاد، طرف تفریط را گرفته بود و این فرد هم جانب افراط را.

خدای ما را از بریز و بپاش حفظ کن.

الان در زندگی ها آنقدر میوه و غذا خراب و فاسد می شود، بچه نان را دندان می زند می اندازیم کنار، یا نان کمی

خشک شده نمی خوریم و همین طور غذاهای دیگر.

یک گوشه کاغذ را می نویسیم، آن را مچاله می کنیم و می اندازیم پدرم وقتی می دید در خانه نانی افتاده، ناراحت

می شد و می گفت: من قحطی را دیدم شما ندیدید، مردم گوشت گربه، سگ و... را می خوردند؛ و نیز می گفت

این نان احترامش محفوظ نیست، ترس این است که یک بلایی بیاید.

این عمر هم نعمت خداست، جوانی نعمت خداست که باید قدر آن را نیز بدانیم و در راه دین خدا آن را بکار

گیریم.

شما نمی دانید که ما در قم چطور زندگی می کردیم.

خدا می داند آب نداشتیم، حوض مدرسه فیضیه آن قدر کرم قرمز رویش بود که اگر می خواستم یک مشت آب پیدا کنم و به صورتم بزنم یا بخورم، خیلی زحمت داشت که آبی بردارم، ولی رویش کرم نباشد با همان آب وضو می گرفتیم.

حالا این همه نعمت و برکت، نعمت کتابخانه، نعمت زندگی و... فراوان است و تبتذیر هم شیوع پیدا کرده، نمی دانم خدا چگونه رفتار می کند؟

خدایا، نعمت های خودت را به وسیله کفران نعمت از ما مگیر و ما را گرفتار مساز.

والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته